



آیت‌الله اراکی می‌گفتند که مجدد المذهب فی قرن خامس عشر امام خمینی(ره) هستند/ احترام فراوان به سادات

حرف زدن درباره عالمان باید باعث شود تا اعتقاد جوانان محکم شود و علاوه بر احکام بر روی اعتقادشان کار کنند، زیرا اگر اعتقاد ضعیف باشد مثل این است که مغز درخت توسط مورپانه خورده شده اما به ظاهر سبز است و وقتی بادی می‌وزد این درخت مسلماً خواهد افتاد.

حجت الاسلام مصلحی در برنامه ضیافت در مورد جدش آیت الله العظمی محمدعلی اراکی گفت: ایشان بسیار معتقد بودند و می‌گفتند که مجدد المذهب فی قرن خامس عشر امام خمینی(ره) هستند زیرا ایشان در نسبت به دین خود متعصب هستند و با دین خود بازی و مسامحه نمی‌کنند.

به گزارش خبرگزاری مهر، حجت الاسلام والمسلمین مصلحی در برنامه ضیافت شبکه قرآن و معارف سیما شرحی از احوالات جدش آیت‌الله محمدعلی اراکی بیان داشت،

متن صحبت‌های نوه این عالم گرانقدر در متن زیر آمده است:

نام ایشان در شناسنامه مصلحی عراقی است البته منظور از عراق، عراق عجم یعنی شهرهای همدان و اراک و حتی کرمانشاه بوده است. ایشان خودشان بیان می‌داشتند که من در 11 سالگی اهل بازی و بازیگوشی بودم ولی پدری دوستدار علم داشتم که بسیار دوست داشتند من در مسیر روحانیت قرار بگیرم. وقتی پدر آیت‌الله اراکی به سفر مکه می‌رود در 11 ماهی که در سفر بوده است فرزند خویش را به دادماد خود عمادالذاکرین، شوهر خواهر آیت‌الله اراکی می‌سپارد ایشان صاحب انفاس قدسیه بوده‌اند لذا در طول این مدت بسیار بر تربیت جد بزرگوار ما اثر گذاشته بودند به طوری که وقتی که پدر بازمی‌گردد مشاهده می‌کند که فرزندش فردی با کمالات شده است. خود ایشان می‌گویند وقتی پدر از سفر بازگشت من کتاب گلستان سعدی را که با خطی خوش نوشته بودم به ایشان نشان دادم و پدر وقتی امضاء من را پشت کتاب دیدند بسیار خوشحال شدند، این کتاب سعدی هنوز هم موجود است.

ما فقط منتظر بودیم تا کلامی از زبان استاد خارج شود تا ما آن را بقاییم

وقتی حاج عبدالکریم حائری به اراک می‌آیند ایشان جز حلقه طلاب ایشان قرار می‌گیرد و بعد هم که پس از دیدار بزرگان قم با حاج شیخ عبدالکریم حائری و تشویق ایشان برای رفتن به قم، حاج شیخ حائری راضی می‌شود که به قم برود، جد ما و بسیاری از شاگردان ایشان به همراه او به قم مهاجرت می‌کنند. ایشان 8 سال در اراک و 23 سال در قم در خدمت استاد خود بودند، حاج عبدالکریم حائری استادی با کمالات و در مراتب بالای سیر و سلوک بود. مسلماً اگر استادی به دنبال جمع کردن طلبه و اعتبار باشد شاگردان دل‌باخته‌ای را نخواهد داشت اما شاگردان حاج عبدالکریم حائری ارادت بسیار زیادی به استاد خود داشتند طوری که ایشان در رابطه با حاج شیخ عبدالکریم حائری می‌فرمود ما فقط منتظر بودیم تا کلامی از زبان استاد خارج شود تا ما آن را بقاییم.

امام خمینی(ره) بعد از سخنان آیت‌الله اراکی بغض گلویشان را گرفت و بدون خداحافظی دست ایشان را فشردند و از حرم بیرون رفتند

ایشان اعتقاد بسیار راسخی به امام(ره) داشتند. در کل ایشان به روایتی که در آن آمده است که در هر 100 سال قمری کسی از علما برمی‌خیزد و تشیع را تجدید حیات می‌بخشد بسیار معتقد بودند و می‌گفتند که مجدد المذهب فی قرن خامس عشر امام خمینی هستند زیرا ایشان در نسبت به دین خود متعصب هستند و با دین خود بازی و مسامحه نمی‌کنند. مرحوم پدرم تعریف می‌کردند که در سفری که به همراه پدرشان داشته‌اند وقتی به حرم حضرت ابوالفضل(ع) رفته بودند به هنگام ورود به حرم، امام خمینی(ره) نیز داشتند از حرم بیرون می‌آمدند که آیت‌الله اراکی را می‌بینند و به سمت ایشان می‌آیند آیت‌الله اراکی سرشان را پایین انداخته بودند و مشغول گفتن ذکر بوده‌اند وقتی امام(ره) را می‌بینند ابتدا امام(ره) را نمی‌شناسند و می‌گویند من شما را نشناختم چرا این قدر لاغر شده‌اید و بعد به امام(ره) نگاه می‌کنند و می‌گویند هرکس با آل علی(ع) درافتاد ورافتاد و سپس تأکید می‌کنند که من هنوز معتقدم شما مجدد المذاهب هستید.

وقتی بیرق همسایه‌ام در اهتزاز است من ناراحت نمی‌شوم و دوست ندارم بیرق دیگری را به اهتزاز درآورم

ایشان همیشه از پذیرفتن مرجعیت امتناع می‌کردند و می‌گفتند استاد ما حاج شیخ عبدالکریم حائری درباره نپذیرفتن مرجعیت توسط استادش آقای فشارکی بیان می‌داشته که ایشان مرجعیت را قبول نمی‌کرد و می‌گفت وقتی بیرق همسایه‌ام در اهتزاز است من ناراحت نمی‌شوم و دوست ندارم بیرق دیگری را به اهتزاز درآورم. آیت‌الله اراکی نیز همین‌گونه بودند و زیربار مرجعیت نرفتند. بعد از فوت امام راحل(ره) وکلای ایشان به نزد آیت‌الله اراکی می‌روند و ایشان در پاسخ به پذیرش مرجعیت جواب می‌دهند امام بار خود را به مقصد رساندند و بقیه بر ماست ما نباید بیرقی که خواسته امام زمان(عج) است را بر زمین بگذاریم و با این انگیزه الهی بود که آیت‌الله اراکی مرجعیت را پذیرفتند.

از ابتدای زیارت جامعه کبیره تا پایان اشک می‌ریختند

ایشان خیلی اهل سفر نبودند اما هر تابستان دو سه ماه را در مشهد اقامت می‌کردند و من نیز در خدمت ایشان بودم، ایشان

به شدت مقید بودند که هر روز به حرم امام رضا(ع) بروند و وقتی به حرم می‌رسیدند شروع می‌کردند به خواندن زیارت جامعه کبیره و از ابتدای قرائتشان آن‌چنان اشک می‌ریختند که دو دستمالشان کامل خیس می‌شد خوب است همه ما نیز حتی اگر چنین حالی هم نداریم وقتی به حرم می‌رویم به صورت تصنعی نیز این حالت را ایجاد کنیم تا در نهایت به حقیقت این حال نیز برسیم.

من عبد عبیدزاده هستم

ایشان به شدت به سادات احترام می‌گذاشتند به طوری که اگر در مجلسی سیدی وارد می‌شدند تمام قد به احترام آن سید می‌ایستادند، خود آقا می‌گفتند من در برابر پدرم خیلی به سادات احترام نمی‌کنم پدرم به شدت به سادات احترام می‌گذاشتند و می‌گفتند من عبد عبید ساداتم اما من در مقابل ایشان باید بگویم عبد عبیدزاده ساداتم.

بالای هر صفحه کتابشان می‌نوشتند یا فاطمة اشفعی فی الجنة

ایشان هر روز 45 دقیقه وقت می‌گذاشتند و یک جزء قرآن قرائت می‌کردند و در روزهای ماه رمضان این تعداد به سه جزء می‌رسید، یکی از اخلاق‌های دیگر ایشان این بود که همیشه به اندازه غذا می‌خوردند همسرشان گاهی که غذایی ته بشقابشان باقی می‌ماند می‌گفتند من این غذا را چه کنم اسراف است. آقا می‌گفتند اسراف این است که من این را بخورم بگذارید برای شب.

ایشان پیاده روی زیادی می‌کردند به طوری که دو بار در صبح و دوبار بعدازظهر پای پیاده به مدرسه و یا حرم می‌رفتند و این مسیر تقریباً حدود 1000 متر بود یکی از کارهایی که باعث سلامت ایشان هم بود همین پیاده‌روی بود.

ایشان توسل زیادی به حضرت زهرا(س) و امام زمان(عج) داشتند به طوری که در کتاب‌های دست‌نوشته‌شان بالای تمامی صفحه‌ها یا به امام زمان توسل کرده‌اند و یا نوشته‌اند یا فاطمة اشفعی لی فی الجنة و با توسل به حضرت زهرا(س) هم بود که مشکلات علمی خود را حل می‌کردند.

جوانان اعتقاداتشان را قوی کنند

حرف زدن درباره عالمان باید باعث شود تا اعتقاد جوانان محکم شود و علاوه بر احکام بر روی اعتقاداتشان کار کنند، زیرا اگر اعتقاد ضعیف باشد مثل این است که مغز درخت توسط موریانه خورده شده اما به ظاهر سبز است و وقتی بادی می‌وزد این درخت مسلماً خواهد افتاد.